

تنها در دنیای دشمن خود

رنج‌ها، بدبختی‌ها، طغیان‌های عقیم مانده، روزهای کسالت‌بار آکنده از یأس و اندوه: زندگی ویرجینیا وولف درست مثل آثارش، سقوطی آرام به قعر دوزخ‌هاست.

ویرجینیا وولف کیست؟ یک نویسنده. سرزمین مادری‌اش کجاست؟ انگلستان. قلمرواش کجاست؟ زبان. تاریخ تولد و مرگ: ۱۸۸۲ - ۱۹۴۱. او پنجاه و نه سال زندگی می‌کند. در سال ۱۹۷۳، ویویان فورستر^۲ در ادامه مجموعه برنامه‌های «راه‌های شناخت» که از فرانس کولتور^۳ پخش می‌شد، برنامه‌ای هفت قسمتی ساخت که به ویرجینیا وولف اختصاص داشت. او در این برنامه می‌گفت: «ویرجینیا وولف، یک نویسنده بود، یکی از بزرگترین نویسنده‌های این قرن. زنی که در زمان و اجتماع خود نمی‌گنجید، ولی با جنون و مبارزه علیه بعضی تابوها دست به گریبان بود. او بی‌شک پیشگام جنبش‌های آزادی زنان بود. از طرفی، یک منتقد ادبی منطقی و عمیق هم بود، هجوتامه نویسی کارآمد؛ نویسنده‌ای مشهور و حتی جهانی؛ و یک مبارز اجتماعی.»

برنامه روی رابطه‌های موجود بین زندگی و آثار وولف تکیه می‌کرد، روی حضور

۱. Gérard de Cortanze، رمان نویس معاصر فرانسوی و منتقد مجله ادبی Magazine Littéraire

2. Viviane Forrester

3. France Culture

عذاب آور ماتم‌ها و مصیبت‌ها. در رمان خیزاب‌ها^۱، رودا^۲ فریاد می‌زند: «من در دنیایی دشمن‌خو، تنها هستم. چهرهٔ بشر و حشتناک است.» بیاید زندگی ویرجینیا را از فاصله‌ای نزدیکتر بررسی کنیم. در شش سالگی، نابرداری بیست ساله‌اش، جرالد داکورث^۳، به او تجاوز می‌کند. هفت سال بعد، مادرش می‌میرد، «با خودم گفتم، تظاهر می‌کند. پانزده ساله بودم و می‌ترسیدم به اندازهٔ کافی صبر و تحمل نداشته باشم.»^۴ این دوران مصادف است با تعرض‌های جنسی دیگر برادر ناتنی‌اش، جورج داکورث^۵ و اولین نشانه‌های افسردگی. در سال ۱۸۹۷، خواهر ناتنی‌اش استلا^۶، در ماه آوریل ازدواج می‌کند و در ژوئیه می‌میرد. در سال ۱۹۰۴، ویرجینیا برای دومین بار دچار افسردگی شدیدی می‌شود. دست به خودکشی می‌زند، خودش را از پنجره به بیرون پرت می‌کند. پدرش می‌میرد، لسلی استیون^۷: مردی بیوه، همیشه شاکی و مستبد. ویرجینیا سال‌ها بعد در «خاطرات»^۸ اش می‌نویسد: «روز تولد پدرم. بله، امروز ۹۶ ساله می‌شد. می‌توانست ۹۶ ساله بشود مثل این همه انسان که توانسته‌اند ۹۶ سالگی را درک کنند. ولی شکر خدا، او جزو این انسان‌ها نبود. زندگی او، زندگی مرا تمام و کمال تعطیل می‌کرد. اگر زنده بود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ نه نوشتنی در کار می‌بود و نه کتابی. غیرقابل تصور است.» ادامه بدهیم. ۱۹۰۶: برادر محبوبش، توبی^۹، هنگام بازگشت از سفر یونان، در اثر حصبه می‌میرد. خاطرهٔ این برادر همیشه با ویرجینیاست. ۱۹۱۱: ویرجینیا پیش دوستش ونسا^۹ اعتراف می‌کند که دیگر نمی‌خواهد بنویسد، که هنوز ازدواج نکرده است، زندگی‌اش را به هدر داده است و دیوانه است: «در حال حاضر، تمام چیزی که از یک مرد می‌خواهم، این است که شور و حرارت را به من بازگرداند.» ۱۹۱۲: ازدواج با لئونارد^{۱۰} وولف و حالت افسردگی مزمن. ۱۹۱۳: اقدام به خودکشی (با خوردن قرص خواب). پزشک‌ها قاطعانه اعلام می‌کنند که بهتر است ویرجینیا بچه‌دار نشود. ۱۹۱۵: حالت تازهٔ افسردگی که به سرعت حادتر می‌شود: «با دورهٔ اول بیماری‌اش خیلی فرق داشت. دچار نوعی حرافی دیوانه‌وار می‌شد و به طرزی درهم برهم از در و دیوار حرف می‌زد، تا جایی که دیگر نمی‌شد فهمید چه می‌گوید و دست آخر، به حالت اغما فرو می‌رفت.» (استیون

1. Les Vagucs

2. Rodha

3. Gerald Duckworth

۴. از «خاطرات» ویرجینیا وولف.

5. George Duckwroth

6. Stella

7. Leslie Stephen

8. Thoby

9. Vanessa

10. Leonard

وولف). ۱۹۲۳: نزدیک‌ترین دوستش، کاترین منسفیلد^۱، می‌میرد. و غیره و غیره. فهرست تمام نشدنی است، فهرست رنج‌ها، بدبختی‌ها، طغیان‌های عقیم مانده و روزهای کسالت‌باری که در شان «مثل حیوانی زخمی در وسط یک اتاق»، از یأس و اندوه کتش و قوس می‌آیم و تا ۲۸ مارس ۱۹۴۱ ادامه می‌دهیم، تاریخی که در آن، زنی فرسوده در حالی که جیب‌های کتش پر است از سنگ‌های سنگین، خود را در رودخانه اوز^۲ می‌اندازد.

صحنه آخر نمایشنامه میان پرده‌ها^۳ را به یاد آوریم، نمایشنامه‌ای که ویرجینیا وولف آن را در سال مرگش نوشت. میس لاتروب^۴، در حالی که تماشاگران پراکنده می‌شوند، در صحنه تنها می‌ماند. شعبده‌بازی‌اش نگرفته است. دیگر نمی‌تواند از عمق صحنه، پارچه‌ای بین درختان بکشد تا گاوها، پرستوها و زمان حال را ناپدید کند. مفهوم این صحنه چیست؟ ویرجینیا وولف فقط چند ماه دیگر زنده است: «و صحنه خالی بود. میس لاتروب از پا افتاده، به درختی تکیه داد. قدرتش را از دست داده بود. دانه‌های عرق روی پیشانی‌اش جاری می‌شدند. شعبده‌بازی نگرفته بود. با خودش زمزمه کرد، این خود مرگ است، مرگ.» لازم است این متن را با متن دیگری از «خاطرات» ویرجینیا ارتباط دهیم. ویرجینیا وولف زندگی، دریا، رودخانه‌ها، آب، مناظر، مردم، پیاده‌روی در خیابان‌های لندن، بحث‌های طولانی در بلومزبری^۵ و مسافرت را دوست داشت. این چیزی است که او می‌نویسد: «به این ترتیب، روزها می‌گذرند و من گاهی از خودم می‌پرسم نکند زندگی مرا هیپنوتیزم کرده است، مثل بچه‌ای که با یک گوی نقره‌ای هیپنوتیزم می‌شود. و چقدر این هیپنوتیزم زنده است، بسیار سریع، درخشان و محرک. ولی شاید ظاهری باشد. دلم می‌خواهد این گوی گرد، صیقلی و سنگین را میان دستانم بگیرم، به آرامی لمسش کنم و همین‌طور روزها با خود حملش کنم.»

و با این همه، این زنی که زندگی را دوست دارد، خود را از بین می‌برد و هیچ چیز نمی‌تواند جریان زمان را وارونه کند، نه آثارش، نه ادبیات و نه حتی کلماتی که به جعبه کتاب، زندگی می‌بخشند. ویرجینیا وولف درمی‌یافت که «همه چیز» را می‌خواهد. چقدر این موضوع عجیب است، مگر در مورد وولف همه چیز را در اختیار نداریم؟ بله، ما همه چیز را می‌خواهیم، عشق، فرزندان، ماجرا و کار درونی. ولی چه باید کرد؟ در این زندگی

1. Katrine Mansfield

2. Ouse

3. Between the Acts

4. Miss La Trobe

5. Bloomsbury

که همه چیز درش «بخزده»، یخزده ساکن و آتش سفید است، چه باید کرد؟ آنجا که آوردن «کلمات قدیمی در شکلی تازه روی کاغذ، که زنده بمانند، زیبایی بیافرینند و حقیقت را بگویند»، بسیار دشوار است. افسردگی (dépression)، به معنای پزشکی کلمه، به حالتی از آسیب ذهنی اطلاق می‌شود که نشانه‌های خاص خود را دارد: خستگی، ضعف، اضطراب و در نهایت، یأس. افسردگی، یک بیماری بسیار تازه است. ریشه لاتینی آن، depressio، به معنای تنزل، سقوط و فرو رفتن است. این واژه، جغرافی، هواشناسی و فیزیک را گردهم می‌آورد: فشاری از بالا به پایین. نزد ویرجینیا وولف، چیزی از این ایده بسیار فیزیکی، بسیار عینی و قابل لمس وجود دارد. چه در کتاب‌هایش و چه در زندگی‌اش. او بی‌وقفه از خود می‌پرسد، «آیا باید مرگِ زمان برای دیگری، روی جنجال زندگی انگشت بگذارد تا نگذارد ما جا به جا کشته شویم؟». واقعیت بشری یک اثر، کاملاً بستگی دارد به واقعیت نویسنده، دل‌بستگی‌هایش، اوضاع و احوالش و بسیاری از عوامل دیگر که واقعیت ساده زندگی نمی‌تواند آنها را به حالت اول‌شان بازگرداند. ویرجینیا وولف که در آثارش، بی‌وقفه از حوزه‌های جنون می‌گریخت - کاری که به عنوان مثال، نه آرتو^۱ انجامش داد و نه نیچه^۲، تمام روزهای زندگی‌اش را با جنون گذراند: «روی امواج متلاطم پارو می‌زنم. و وقتی به خواب روم، هیچ کس آنجا نخواهد بود که نجاتم دهد.»

منبع: Magazine Littéraire، ژوئیه - اوت ۲۰۰۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

le magazine littéraire

N°437 ■ DÉCEMBRE 2004 ■ 5,50 €

DOSSIER VIRGINIA WOOLF fragments de vie

DÉBAT
Que faire
de Jean Genet

ENQUÊTE
Coffin :
en coulisses
du Pro

REPORTAGE
Le monde
de la littérature

پژوهش علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

2049 437 F. 5,50 €

